

کارکرد نشانه‌ای حروف غیرعامل در فهم ساخت نحوی از دیدگاه رضی استرآبادی

فرامرز میرزایی*^۱، محمدابراهیم خلیفه شوشتری^۲، حسین احمدی آموئی^۳

۱. استاد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

۲. دانشیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید بهشتی تهران، ایران

۳. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

پذیرش: ۹۵/۴/۱۲

دریافت: ۹۴/۱۲/۱

چکیده

«حروف غیرعامل» حروفی هستند که تأثیر اعرابی ندارد و به همین دلیل، در آموزش نحو نادیده گرفته شده‌اند. بررسی‌ها نشان می‌دهند این حروف نقشی کلیدی در شناخت ساخت نحوی و درک معنای متن دارند که این کارکرد «کارکرد نشانه‌شناختی-معنایی حروف غیرعامل» نام می‌گیرد. هرچند نحوی‌ها گاهی آن‌ها را با عنوان «معانی الحروف» بررسی کرده‌اند، بررسی سازمان‌یافته‌ای از کارکرد نشانه‌ای آن‌ها، به‌منظور درک ساخت نحوی و فهم دقیق معنای متن، انجام نشده است.

از نظر رضی استرآبادی، جنبه نشانه‌ای-معنایی و ساختاری حروف یادشده، جزو عمل نحوی آن‌ها به‌شمار می‌رود. در این مقاله، با توجه به اهمیت و گستردگی حضور این حروف در زبان عربی، با بهره‌مندی از نظر رضی استرآبادی، کارکرد نشانه‌ای آن‌ها را در فهم ساخت نحوی نشان می‌دهیم و به این پرسش پاسخ می‌دهیم که براساس دیدگاه نشانه‌شناسی، بارزترین کارکرد نشانه‌ای این حروف، در درک ساخت نحوی و فهم متن چیست. برای پاسخ به این پرسش، متون مختلف را از دیدگاه این نحوی برجسته، با روش توصیفی-تحلیلی بررسی و تجزیه و تحلیل کردیم. نتایج نشان می‌دهند که حروف غیرعامل در شناخت ساخت نحوی نقش درخوری دارند و نوعی ارتباط بین دال و مدلول در دو بخش صورت و محتوا وجود دارد؛ بنابراین، تمییز و تشخیص جایگاه دستوری کلمات و جملات مهم‌ترین کارکرد نشانه‌ای آن به‌شمار می‌رود.

واژگان کلیدی: حروف غیرعامل، رضی استرآبادی، عامل نحوی، نشانه‌شناسی.



۱. مقدمه

برای کشف نقش نشانه‌های متون، به تحلیل عوامل نحوی با رویکرد نشانه‌شناسی نیاز داریم^۱. نشانه‌شناسی به‌مثابه کاربرد شاخه‌ای از فنون زبان‌شناسی^۲، دارای روش‌ها و الگوهای نظام‌مند است و به خواننده برای تحلیل‌های معنایی جامع کمک می‌کند. به‌کمک نشانه‌های موجود، نوعی از نظم، «هم‌گرایی»، «واگرایی»، «همسویی»، «دگرسویی»، «همگونی» و «دگرگونی» با نشانه‌های دیگر، آشکار می‌شود و روابط حاکم بر اجزای کلام برمبنای آن تفسیر می‌شود (شعیری، ۱۳۸۵: ۱). در این رویکرد، خواننده در پی کشف معنا نیست؛ اما می‌خواهد نشانه‌ها را مشخص و عملکرد آن‌ها را بیان کند (Hawthorn, 1998: 307). براساس این دیدگاه، زیربنای نحو عربی که براساس نظریه «عامل نحوی»^۳ طرح‌ریزی شده، به‌مثابه یک نظام نشانه‌شناسی دستوری عمل می‌کند که در این نشانه‌شناسی دستوری مبتنی بر نظریه عامل نحوی، نحو عربی^۴ براساس نشانه‌های نحوی، به مرفوع، منصوب، مجرور و مجزوم (طبق تأثیری که دارند) دسته‌بندی شده است. حروف یکی از مهم‌ترین عوامل نحوی هستند که به دو دسته عامل و غیرعامل تقسیم شده‌اند. نحویان به حروف عامل که تعداد آن‌ها تقریباً سی عدد است، اهمیت بسیاری داده‌اند و نحوه عملکرد دستوری آن‌ها را به‌شایستگی بررسی کرده‌اند. با این حال، حروف غیرعامل که تعداد آن‌ها بسی بیشتر است، در آموزش نحو سنتی و مرسوم، نقش درخوری ندارند؛ درحالی که این حروف در آموزش دستور زبان عربی، زمینه مناسبی را برای تبیین نقش اعرابی کلمات و درک معنا فراهم می‌کنند.

درمیان نحویان، رضی استرآبادی (۶۸۸ ه.ق) در تحلیل حروف غیرعامل به نقش کارکردی آن‌ها اهمیت ویژه‌ای داده و تأثیر این حروف را در جمله، جزو عمل نحوی آن‌ها دانسته است (رضی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۳۳/۲). تحلیل رضی استرآبادی، وی را تقریباً به نظریه نشانه‌شناسی و معناگرایی سوسور نزدیک کرده که در آن، رابطه‌ای دوسویه بین تصور آوایی و تصور ذهنی متن وجود دارد. بنابراین، نظر او به‌شکلی با دیگر نحویان متفاوت به‌نظر می‌رسد و شایسته دقت و بررسی ویژه است تا با دقت شدن در اندیشه نحوی این دانشمند برجسته، کارکرد نشانه‌ای این حروف بررسی شود.

پرسش‌های اساسی این پژوهش عبارت‌اند از:

۱. مهم‌ترین کارکردهای نشانه‌ای-معنایی حروف غیرعامل، با توجه به اندیشه نحوی رضی استرآبادی، شامل چه مواردی می‌شود؟

۲. حروف غیرعامل چگونه به فهم متن عربی کمک می‌کنند؟

از دیدگاه روش‌شناختی، شیوه این پژوهش توصیفی-تحلیلی است؛ اما به دلیل اهمیت این پژوهش، تحقیق بر مبنای اصول و رهیافت‌های نشانه‌شناسی-معنایی حروف غیرعامل ضروری است و قواعد این رهیافت را در روش کارمان در نظر گرفتیم.

بر اساس دیدگاه رضی استرآبادی، «نشان دادن جایگاه دستوری کلمه پیش از خود»، «نشان دادن جایگاه دستوری کلمه یا جمله پس از خود» و «تأثیرگذاری بر درون کلمه و تقویت آن» مهم‌ترین کارکردهای حروف غیرعامل به‌شمار می‌روند. این قضیه در جلوگیری از درک نادرست یک ساخت یا یک واژه تأثیرگذار دستوری به‌جای ساخت یا واژه دیگر، اثر زیادی دارد و در نتیجه، درک درستی از متن حاصل می‌شود.

۲. پیشینه پژوهش

حروف در زبان عربی، جایگاه خاصی دارند و به همین دلیل، پژوهشگران درباره آن‌ها پژوهش‌های فراوانی انجام داده‌اند. با این حال، با تکیه بر رویکرد نوشته حاضر، تحقیق چندانی انجام نشده و در بیشتر نوشته‌های نحوی، به نقش دستوری این حروف اهمیتی داده نشده است. از جمله پژوهش‌هایی که در آن‌ها فقط روابط و کارکرد حروف بررسی شده، جلد اول *مغنی‌اللبیب* درباره معانی حروف است (ابن‌هشام، ۱۹۸۵: ۱۱۸). نویسنده حروف غیرعامل را به ترتیب الفبا آورده است و با اینکه به ساخت معنایی این حروف توجه کرده، به کارکرد دستوری و نشانه‌ای آن‌ها، توجهی نکرده است (مگر در اندک مواردی، به شکلی گذرا). نویسندگان دیگر نیز در کتاب‌های نحوی خود، به تأثیر از *مغنی‌اللبیب*، حروف را بررسی کرده‌اند. برای نمونه، رشید شرتونی در جلد چهارم کتاب *مبایع‌العربیة*، با دسته‌بندی حروف به مختص و مشترک، حروف غیرعامل را جزو حروف مشترک قلمداد کرده و آن‌ها را به دسته‌های «حروف عطف»، «حروف استفهام»، «حروف جواب، نفی، ردع، حرف استفتاح»، «حروف تنبیه و تحضیض»، «حروف شرط، تفصیل و مصدر» و ...، تقسیم کرده است (شرتونی؛ ۱۳۸۷: ۳۲۷/۴-۳۸۲). با این حال، وی هیچ‌گونه توجهی به کارکردهای نشانه‌ای نکرده



و فقط به بیان معانی مختلف این حروف بسنده کرده است. تمام حسان نیز در کتاب معانی الحروف، حروف، اعم از عامل و غیرعامل را بررسی معنایی کرده است. مهم‌ترین مضمون این کتاب بررسی بلاغی معنایی حروف است و درباره کارکرد نشانه‌ای حروف غیرعامل، سخنی نگفته است.

زکی در فصل نخست پایان‌نامه خود، با عنوان بررسی حروف عامل و غیرعامل در ادب عربی، ساختمان صرفی حروف عامل و غیرعامل را بررسی کرده (زکی، ۱۳۸۱: ۷۶) و در فصل دوم، درباره معانی این حروف سخن گفته است (همان: ۱۱۸). هدف مؤلف از تدوین این پایان‌نامه، بیشتر آشنایی با ساخت صرفی و معنایی حروف عامل و غیرعامل بوده است. عبدالعزیز علی السید، در کتاب الحروف غیرالعامله و وظيفتها في اللغة، ابتدا حروف غیرعامل را از لحاظ تعداد حروف تشکیل‌دهنده به دسته‌های یک، دو، سه، چهار و پنج‌حرفی تقسیم کرده و سپس این حروف را بررسی معنایی نموده است (عبدالعزیز علی السید، ۱۹۸۶: ۴). عمر عبدالله مقابله در کتاب الحروف غیرالعامله في القرآن الكريم: الوصف النحوي و الوظائف الدلالية (۲۰۱۱)، حروف غیرعامل در قرآن کریم را به ده گروه تقسیم و دلالت معنایی این حروف در آیات قرآنی را بررسی کرده است. رضائی و قدرتی در مقاله «إلا استثنائية از نگاه رضی و جامی»، دیدگاه رضی با جامی را در مورد إلا استثنائية مقایسه کرده‌اند. آن‌ها ضمن بررسی استثنای مفرغ از دیدگاه رضی و جامی، نظریات این دو نحوی را با یکدیگر مطابقت داده‌اند و توضیح و تفسیر رأی هر یک از آن‌ها را بررسی کرده‌اند (رضائی و قدرتی، ۱۳۸۹: ۲۱-۴۱). آیتی و اکبری در مقاله «تحلیل نشانه‌معناشناختی احساس حسادت در داستان «طلب آمرزش» صادق هدایت»، با پیروی از الگوهای منسجم ارائه‌شده از سوی صاحب‌نظرانی همچون گرمس و ... درباره چگونگی شکل‌گیری احساسات انسانی، حسادت را از دیدگاه نشانه‌معناشناسی عواطف بررسی کردند (آیتی و اکبری، ۱۳۹۵: ۱).

با ذکر نظرها و پژوهش‌های یادشده، مبنای نظری تحقیق تقویت و ضرورت انجام این تحقیق بیش‌ازپیش تأیید می‌شود؛ زیرا با مرور تمامی مآخذ مذکور، درمی‌یابیم که در آن‌ها، معمولاً این حروف مسئله‌ای فرعی هستند و به‌صورتی گذرا عملکرد مستقیم اعرابی حروف غیرعامل بررسی شده و کارکرد نشانه‌ای آن‌ها که در زمره کارکرد نحوی و نشانه‌شناسی محسوب می‌شود، مجهول باقی مانده است. به سخن دیگر، با اینکه نحویان کارکرد حروف

عامل و چسبندگی دال و مدلول را در بین حروف عامل بررسی کردند، این کارکرد نشانه‌ای را در حروف غیرعامل که نقش مهمی در آموزش زبان دارند، فراموش کرده‌اند. بنابراین، در نوشته حاضر، می‌خواهیم با تحلیل دیدگاه رضی استرآبادی، نقش حساس حروف غیرعامل را در شناخت ساخت نحوی و درک مفهوم متن بررسی کنیم. براساس نظریه نشانه‌شناسی سوسور، این نقش کارکرد نشانه‌شناختی حروف غیرعامل است که در آن، رابطه‌ای متقابل بین صورت و محتوای متن وجود دارد.

۳. مفهوم کارکرد نشانه‌ای

در حوزه مطالعات زبانی، کنش اظهاری یا گفتمانه اصطلاحی پیشرو به‌شمار می‌رود. استفاده از این اصطلاح با دو هدف بسیار مهم شکل گرفت که عبارت‌اند از: ۱. عبور از ساختارگرایی و ۲. توجه به بافت، موقعیت تعامل و در یک کلمه، کنش (شعیری، ۱۳۸۸: ۳۶). کنش گفتمانی بر دو نکته اساسی تأکید دارد؛ نکته اول این است که چنین کنشی از دو پلان صورت و محتوا تشکیل شده است و دومین نکته این است که کنش زبانی به تولید معنا منجر می‌شود. ساختارگرایی را می‌توانیم به موزه‌ای مانند کنیم که عناصر تشکیل‌دهنده معنا، بیشتر در آن شکل گرفته‌اند. این اشیاء به‌مثابه آبره‌هایی هستند که در ویتترین قرار گرفتند و ما هیچ‌گونه نقشی در شکل‌گیری آنان نداریم (همان: ۳۷).

برای تبیین کارکرد نشانه‌ای، باید مفهوم نشانه روشن شود. سوسور^۵ نشانه را ترکیبی از دال و مدلول می‌داند که دال تصور آوایی است و مدلول تصور ذهنی. سوسور برای تبیین موضوع دال و مدلول، از مثال پشت و روی کاغذ استفاده می‌کند. او معتقد است که هرگاه کاغذی را پاره کنیم، دال و مدلول را هم‌زمان از هم جدا کردیم. با این‌حال، کاغذ نشانه‌ای انتزاعی نیست؛ چون ملموس و دیدنی است (سوسور، ۱۳۹۲: ۸۷). درحالی که سوسور نشانه را رابطه لازم و ملزوم بین دال و مدلول می‌داند، پی‌یرس^۱ آن را رابطه غیرممتقارن می‌داند؛ یعنی نشانه از نظر او، «چیزی است که به‌جای چیز دیگری برای کسی تحت عنوانی یا براساس رابطه‌ای برقرار می‌گردد». این تعریف نشان می‌دهد که نشانه پی‌یرسی برخلاف نشانه سوسوری دوجبهی نیست؛ بلکه دارای چهار وجه «چیزی»، «چیز دیگری»، «برای کسی» و



«تحت‌عنوانی یا براساس رابطه‌ای» است. (شعیری، ۱۳۸۸: ۴۰). یلمسلف^۷، زبان‌شناس دانمارکی، نظریهٔ سوسور را درمورد نشانه تکمیل می‌کند و عناوین جدیدی را به‌جای دال و مدلول پیشنهاد می‌دهد. به‌عقیدهٔ او، نشانه منفک نیست و نمی‌توانیم آن را منزوی بدانیم. به همین دلیل، او چشم‌انداز نشانه‌ای را به چشم‌انداز زبانی تغییر می‌دهد. وی برای زبان، دو سطح «بیان» و «محتوا» قائل می‌شود و بنابراین، به‌جای دال و مدلول، صورت و بیان را پیشنهاد می‌دهد (همان: ۴۱). از نظر گرمس^۸، «هر توصیفی یا باید قسمتی از دنیا را نشانه رود یا قسمتی از وجود را. توصیف پایان‌یافتهٔ قسمتی از دنیا، سبب شکل‌گیری شناخت از دنیای بیرون و توصیف کامل قسمتی از وجود، سبب پی بردن به دنیای درون می‌گردد» (Greimas, 1986: 120). گرمس در تکمیل سطح زبانی یلمسلف، سطح بیان را «برون‌نشانه»، سطح محتوا را «درون‌نشانه» و موضع‌گیری انتزاعی گفته‌پرداز یا سوژه درارتباط با این دو را «جسمانه» می‌نامد. از نظر وی، جسمانه پایگاهی است که احساس و ادراک سوژه در آن جای می‌گیرد و از آنجا مرزهای معنایی جابه‌جا می‌شوند (شعیری، ۱۳۸۸: ۴۲).

با توجه به دیدگاه‌های مختلف پژوهشگران پیرامون نشانه‌شناسی، به‌نظر می‌رسد که بیشتر این دانشمندان نشانه را ترکیبی از دال و مدلول می‌دانند که در آن، دو سطح زبانی دال و مدلول پلان‌هایی هستند که کنشگر گفتمانی به‌واسطهٔ آن‌ها، موضع‌گیری می‌کند و رابطهٔ موجود بین متون مختلف را با آن‌ها بیان می‌کند تا مقصود خود را به خوانندگان متن منتقل کند. از نظر این زبان‌شناسان، رابطهٔ بین دو پلان صورت و محتوا، متقابل و دوسویه است و در تمام شکل‌های نشانه‌ای متن، وجود بارز و مشخصی دارد.

۴. دیدگاه نحوی رضی استرآبادی^۹ و حروف غیرعامل

رضی‌الدین محمدبن حسن استرآبادی، معروف به شیخ رضی و ملقب به نجم‌الائمه، از دانشمندان ایرانی‌الاصیل شیعی در عرصهٔ ادبیات عربی به‌ویژه صرف و نحو است. وی که در میانهٔ سدهٔ هفتم هجری می‌زیست (معطوفی، ۱۳۷۶: ۱۰۸)، آثار گرانقدری از خود به یادگار گذاشته است. شرح کافیه و شرح شافیه دو کتاب مشهور او هستند. کتاب کافیه در علم نحو و کتاب شافیه در علم صرف نگاشته شده است. کتاب رضی که شرحی است بر کتاب کافیه فی

النحو عثمان بن حاجب بن عمر، حاوی آراء و اندیشه‌های نحوی این دانشمند بزرگ ایرانی است. برخلاف دیگر دانشمندان نحوی، رضی استرآبادی برای حروف غیرعامل، کارکردی نشانه‌ای قائل است که این کارکرد در مورد تأثیر آن‌ها در معنای کلام و نقش آن‌ها در شناخت جایگاه دستوری اجزای کلام است. برای نمونه، وی برای حروف غیرعاملی نظیر «قد»، «سین»، «واو حالیه»، «فاء جزاء» و ... ، نقش نشانه‌ای متمیز قائل شده است.

«آن» مشدده، پس از تخفیف، در موضع جر همانند «آن» مشدده واقع نمی‌شود. نمی‌گویی: بیرون آوردن مرا به شگفتی واداشت و فقط بعد از فعل محقق می‌آید [...] پس نمی‌گویی، بیرون آوردن مرا به شگفتی واداشت و نه دوست داشتم بیرون بیاورم آن‌گونه که این نوع جمله‌ها را با «آن» مثقله می‌گفتی و این امر به دلیل این است که «آن» پس از تخفیف از نظر لفظی و معنایی شبیه به «آن» مصدریه می‌شود. در لفظ ظاهر، هردو مانند هم هستند و از نظر معنا هم هردو حرف مصدرساز هستند. برای همین باید از هم متمیز داده شوند^۱ (رضی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲/۲۳۳). و اگر آن فعل، متصرف باشد، باید بین «آن» مخففه و فعل، به واسطه سین یا سوف یا یکی از حروف نفی مانند لم، لن، لا، ما و ... ، فاصله ایجاد شود؛ زیرا «آن» مصدریه و فعل با هیچ‌یک از حروف مذکور از هم جدا نمی‌شوند؛ چراکه «آن» مصدریه با فعل، از نظر معنایی به مصدر تأویل می‌شود و چیزی بین «آن» مصدریه و فعل فاصله نمی‌اندازد»^۱ (همان).

براساس آنچه استرآبادی گفته است، شباهت ظاهری میان «آن» مصدری و «آن» مخففه، ممکن است ایجاد ابهام یا التباس کند؛ به همین دلیل، حروفی همچون قد، سین، سوف و ... کارکردی نشانه‌ای می‌یابند و به تشخیص و متمیز میان این دو حرف کمک می‌کنند. به سخن دیگر، مخاطب با توجه به وجود این حروف در متن، درمی‌یابد که گوینده قصد تأکید جمله را داشته و مقصود او ذکر مصدر نبوده است. از نظر رضی، این حروف کارکردی نشانه‌ای می‌یابند که کارکردشان خاطر نشان کردن این نکته است که میان دو واژه مشابه لفظی و معنوی، تفاوت وجود دارد.

علمای نحو در رابطه با حروف، فقط به تأثیر حروف عامل پرداخته و در مورد کارکرد نشانه‌ای و معنایی سایر حروف در هیچ‌یک از کتب نحوی، مطلبی را به صراحت ذکر نکرده‌اند (ابن هشام، ۱۹۸۵: ۱؛ ابن عقیل، ۱۳۶۴: ۶۸/۱؛ حسن، ۱۴۲۸: ۹۴/۲). آن‌ها تنها براساس نظریه عامل، به حروفی توجه کرده‌اند که تأثیر اعرابی داشتند و از حروفی که این تأثیر اعرابی را



نداشتند، به راحتی گذشته‌اند؛ درحالی که اگر حرفی به شناخت ساختار دستوری کلمه یا کلمات کمک کند و یا از ایجاد ابهام ممانعت نماید هم نوعی عملکرد نشانه‌ای داشته است که در تشخیص معنای جمله نقش به‌سزایی داشته است.

با تأمل در شرح *الكافية*، می‌توانیم دیدگاه رضی استرآبادی درباره کارکرد حروف غیرعامل را به شرح ذیل دسته‌بندی کنیم:

۴-۱. تعویض (تبیین جایگاه دستوری واژه پیشین)

برخی از حروف غیرعامل^{۱۲}، علاوه بر کارکرد و تأثیر معنایی، این کارکرد را هم دارند که در جهت شناخت ساختار صرفی و تحلیل نوع کلمه پیش از خود راهگشا هستند. همچنین، نوعی نظام منسجم از نشانه‌ها را پدید می‌آورند که به کارکرد و انتقال عمل کلمه پیشین اشاره می‌کنند و نوعی نقش نشانه‌شناسی ساختاری و تمییزدهنده را در بافت کلام^{۱۳} ایفاء می‌نمایند.

استرآبادی حروفی را که جایگزین نون تخفیف‌یافته *أَنَّ* مخففه شده‌اند تا ابهامی پدید نیاید، حروف تعویض نامیده^{۱۴} است: «نحویان این حروف را که پس از *أَنَّ* مخففه می‌آیند، حروف تعویض نامیده‌اند؛ چراکه گویی جایگزین یکی از این دو نون «*أَنَّ*» هستند» (رضی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲/۲۳۳).

حروف تعویضی بیان‌شده از سوی استرآبادی عبارت‌اند از:

۴-۱-۱. «قد» تحقیقیه

استرآبادی حرف غیرعاملی چون «قد» را جزو حروف تعویض معرفی می‌کند که به جای یکی از نون‌های «*إِنَّ*» و «*أَنَّ*» (پس از تخفیف نون) نشسته است (همان). به سخن دیگر، معنای این دو حرف مشبیه‌بالفعل، تأکید مفهوم کلام است که با مخفف شدن و کاهش ساختمان کلمه، تأکید یقینی کاهش یافته و به شک تبدیل شده است و برای آنکه نقض غرض پیش نیاید و حروف تأکید در موضع شک به کار نروند، حروف قد مفهوم شک را بار دیگر به ظن قوی نزدیک کرده‌اند. از این نظر، «قد» مفهوم نشانه‌ای آن راهی است که به معنای تأکیدی «*أَنَّ*» و «*إِنَّ*» گشوده می‌شود؛ به این صورت که با قرار دادن «قد» به جای نون محذوف، ویژگی تأکیدی

نخستین آن‌ها بازمی‌گردد.

وی در تحلیل نحوی آیه ۲۸ از سوره جن ﴿لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ﴾^{۱۵}، همین قاعده را در فهم متن شریفه به‌کار برده است. در این آیه، «قد» حرف تحقیق است که علاوه بر داشتن بار معنایی «تأکید»، نشان می‌دهد که «أن» مخففه از «أنّ» مثقله است. براساس اندیشه نحوی استرآبادی، قد در این آیه نقش کارکردی به‌سزایی دارد و آن هم تمییز دادن و پیشگیری از اشتباهی است که در تفسیر «أن» به مفسره، مصدریه، ناصبه و یا زائده به‌جای آن مشببه که تخفیف یافته، پیش می‌آید (همان).

۲-۱-۴. سین تنفیسیه و سوف تسویفیه

سین و سوف که از نظر رضی حروف غیرعامل هستند، کارکردی همانند «قد» دارند. رضی در تفسیر آیه شریفه ﴿عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى﴾^{۱۶}، حرف سین را نشانه‌ای دانسته است که «أن» مشببه‌بالفعل را از مصدریه و ... تمییز می‌دهد (رضی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲/۲۳۳).

خطیب قزوینی نیز در تفسیر شعر زیر که شاعری ناشناس آن را در بحر رجز سروده، «أن» را به قرینه سوف، مخففه دانسته است:

وَأَعْلَمُ فَعَلِمُ الْمَرْءَ يَنْفَعُهُ أَنْ سَوَفَ يَأْتِي كُلُّ مَا قُدْرًا^{۱۷}

(قزوینی، ۱۹۹۷: ۵۹).

۳-۱-۴. «لا»ی نفی فعل

این حرف نیز، جزو حروف غیرعامل و دارای کارکردی نشانه‌ای-معنایی است که از نظر نحوی‌ها دور مانده است. در آیه ﴿أَفَلَا يَرَوْنَ أَنْ لَا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا﴾^{۱۸}، «أن» صورت تخفیف‌یافته‌ای از «أنّ» (ابن‌الأنباری، ۱۹۶۹: ۸۸/۱) و حاوی معنای تأکید است که از لحاظ ترجمه‌ای مخصوصاً برای کلام خداوند، اهمیت دارد و بنابراین، در تشخیص، تجزیه، تحلیل و ترجمه آن، دو چیز را با هم اشتباه نمی‌گیریم. نحوی‌ها اسم «أن» را در این‌گونه موارد، ضمیر شأن واجب‌الحذف دانسته‌اند. رضی در فهم معنای این آیه نیز از کارکرد نشانه‌شناختی و معنایی حرف لای نفی فعل کمک گرفته و بر همین اساس، حرف آن را مخففه و دارای تأکید دانسته است (رضی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲/۲۳۳). دریافت دلالت معنایی حرف «أن» از گذرگاه



کارکردی نشانه‌شناختی حرف «لا»ی نافیه می‌گذرد.

۴-۱-۴. «لو» شرطیه

در آیه «وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ ...»^{۱۶} و «أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَأْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ»^{۱۷}، نحویان حرف «أن» را صورت تخفیف‌یافته «أن» می‌دانند (سیبویه، ۱۹۸۸: ۱۶۵/۳؛ ابن‌عقیل، ۱۳۶۴: ۳۲۶/۱). در این صورت، «أن» خفیفه از ثقیله و سایر انواع «أن» با هم اشتباه گرفته می‌شوند. در چنین شرایطی، اگر مفسر، مترجم یا مخاطب متن، به کارکرد نشانه‌ای حرف «لو» توجه داشته باشد، تشخیص خواهد داد که «أن» در آیات مذکور و موارد مشابه، مصدریه نیست؛ بلکه صورت تخفیف‌یافته «أن» است.

علاوه بر حروف یادشده، استرآبادی به کارکرد نشانه‌ای معنایی حروفی همچون «لن» و «لم» نیز اشاره کرده است؛ چنانکه در آیه شریفه «عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ»^{۱۸}، حرف عامل «لن» علاوه بر رسالت معنایی خاص، این کارکرد نشانه‌ای را هم دارد که تمییزدهنده «أن» مشبیه تخفیف‌یافته از سایر حروف مشابه به‌شمار می‌رود (رضی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۳۳/۲).

۴-۱-۵. «لام» فارقه

این حرف که وجوباً بر سر خبر «إِنْ» می‌آید، یک کارکرد نشانه‌ای نیز دارد، مانند آیات «إِنْ هَذَا لَسَاحِرٌ أَرَانِي»^{۱۹} و «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^{۲۰}. «إِنْ» در آیه نخست، صورت تخفیف‌یافته حرف مشبیه بالفعل «إِنْ» است (ابن‌الأنباری، ۱۹۶۹: ۱۱۲/۱) که إعمال و إهمال آن جایز است. این حرف اگر کارکرد عامل بودن خود را از دست بدهد، بر سر خبرش لامی مفتوح می‌آید که به آن «لام فارقه» می‌گویند. آوردن این لام به صورت وجوبی نشان می‌دهد که «إِنْ» همان حرف مشبیه بالفعل است که غیر عامل واقع شده است. این حرف چنانکه از نامش مشخص است، لامی است که برای بیان فرق میان «إِنْ» مشبیه و مشابه‌های آن به‌کار می‌رود. به سخن دیگر، این لام گرچه در إعراب ظاهری کلمه تأثیری ندارد، به‌عنوان نشانه‌ای به‌کار رفته که از به‌وجود آمدن

خطای مفهوم حاصل شده، ممانعت می‌کند (رضی استرآبادی، ۱۹۷۸: ۳۶۷/۲). به واسطه این حرف غیرعامل (لام فاروقه)، ساخت نحوی آیات شریفه نیز روشن شده است. در این آیات، ساخت جمله تأکیدی است و ساخت دیگری مانند نفی و شرط ندارند که این موضوع در ترجمه و تفسیر قرآن بسیار اهمیت دارد و چه بسا مترجمان در این زمینه، دچار شبهه می‌شوند. بنابر نظر نحویان، اگر «إِنَّ» تخفیف یابد و عمل نکند، با حرف غیرعامل «لَ» (لام مفتوحه) در جمله، این‌ها را با هم اشتباه نمی‌گیریم که این خود نوعی کارکرد نشانه‌ای‌ساختاری و نحوی برای این حرف غیرعامل محسوب می‌شود: وَ حَقَّقَتْ إِنْ فَعَّلَ الْعَمَلُ وَ تَلَزَمُ اللَّامُ إِذَا مَا تُهْمَلُ (ابن‌مالک، ۱۳۵۱: ۸۸).

۴-۱-۶. «هل» استفهامیه

این حرف استفهام از جمله حروف غیرعامل به‌شمار می‌رود که برای طلب تصدیق ایجابی وضع شده است (ابن‌هشام، ۱۹۸۵: ۳۴۹/۲). دانشمندان علم نحو با توجه به اینکه «هل» در إعراب ظاهری واژه تأثیری نمی‌گذارد، شرح و توضیح چندانی را برای آن ذکر نکرده‌اند؛ اما براساس دیدگاه استرآبادی، درمی‌یابیم که کارکرد نشانه‌ای این حرف این است که در صورت آمدن در باب اشتغال، حتماً واژه پیش از آن مرفوع و مبتدا خواهد بود (رضی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۳۷۵/۲). در بحث اشتغال آمده است که مشغول عنه پنج حالت إعرابی وجوب رفع، وجوب نصب، ترجیح نصب، ترجیح رفع و جواز الوجهین دارد (ابن‌عقیل، ۱۳۶۴: ۴۲۹/۱). یکی از مواقعی که به صورت «الجانز علی الوجهین» (بر هر دو وجه جایز است) مانند: «زَيْدٌ قَامَ وَ عَلِيٌّ أَكْرَمْتَهُ» ... که به مشغول عنه به صورت دووجهی قابل ترکیب است (رضی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۳۴)؛ ولی اگر «هل» استفهامیه بعد از این اسم مشغول عنه بیاید، باید حتماً به صورت مرفوع ذکر شود که این نوعی کارکرد نشانه‌ای برای حرف غیرعامل هل است؛ مانند «الْعَلْمُ هَلْ أَتَقَنْتَهُ؟» (شرتونی، ۱۳۸۷: ۲۷۱/۴).

۴-۲. تبیین جایگاه دستوری کلمه و یا جمله پس از خود

یکی دیگر از کارکردهای نشانه‌ای‌معنایی حروف غیرعامل این است که با وجود آن، نقش دستوری و به تبع آن، معنای کلمه یا جمله بعد از آن درک می‌شود. استرآبادی در این زمینه



حروفی را برشمرده و آن‌ها را از نظر نشانه‌شناختی تبیین کرده است. در ادامه، این حروف را معرفی می‌کنیم.

۴-۲-۱. «واو» حالیه

از نظر نحویان، این واو یک حرف غیرعامل است و از نظر اعراب، هیچ تأثیری در کلام ندارد. با این حال، واو حالیه در سیر کلام و فهم متن بی‌تأثیر نیست و کارکردی نشانه‌شناختی دارد. در ادامه، برخی از کارکردهای آن را بیان می‌کنیم.

الف. جمله حالیه با ضمیر مرفوعی آغاز می‌شود که به ذوالحال برگردد.

- «لَأَتَقَرَّبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ» (نساء: ۴۳).^{۲۴}

- «وَقَدْ أَغْتَدَىٰ وَالطَّيْرُ فِي وَكَنَاتِهَا بِمَنْجَرٍ قِيدِ الْوَابِدِ هَيْكَلٍ» (امرؤ القیس، ۱۹۷۸: ۸۷).

در دو مثال بالا، اگر واو حالیه ذکر نشود، در شناخت جمله بعد از آن اشتباه پیش می‌آید و ممکن است تصور شود که «أَنْتُمْ سُكَارَىٰ» جمله آغازین است و محلی از اعراب ندارد. بنابراین، واو حالیه در اینجا کمک می‌کند که در تشخیص اعراب و بالتبع ترجمه جمله دچار تردید و التباس نشویم که این یک کارکرد نشانه‌شناختی-معنایی مهم برای واو حالیه محسوب می‌شود. همچنین، در ترجمه کلام خداوند دچار اشتباه نمی‌شویم که این از لحاظ استنباط فقهی نیز بسیار مهم است (رضی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲/۲۱۱).

ب. جمله حالیه ضمیری نباشد که به ذوالحال برگردد.

- ﴿قَالُوا لَئِنْ أَكَلْنَا الذَّنْبَ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ﴾^{۲۵}.

به عقیده نحوی‌ها، واجب است که نوعی ارتباط بین حال و ذوالحال باشد که معمولاً این عامل ارتباط، ضمیر است و اگر ضمیر رابط در جمله حالیه ذکر نشود، واجب است که جمله حالیه با واو همراه شود (ابن هشام، ۱۹۸۵: ۳/۳۲۲).

در آیه بالا و موارد دیگر، وجود واو حالیه کمک می‌کند که در تشخیص اعراب و در نتیجه، ترجمه جمله حالیه دچار تردید و التباس نشویم. اگر این «واو» ذکر نشود، ممکن است جمله پس از آن استینافیه (آغازین) انگاشته شود که محلی از اعراب ندارد. همچنین ممکن است که ترجمه آن نیز دچار مشکل شود و به فهم نادرست عبارت منجر شود (رضی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۳۶۶).

۲/۲۱۲.

ج. جمله حالیه فعل مضارع مثبت مقرون به قد باشد.
- ﴿يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُونََنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ﴾^{۲۶}.

۲-۲-۴. «فاء» جزاء

جمله‌های شرطی از سه رکن اصلی (ادات شرط، فعل شرط و جواب یا جزای شرط) تشکیل شده‌اند. فعل شرط هم باید فعل خبری متصرف باشد. «اگر جزای شرط قابل جایگزینی با فعل شرط باشد، به رابط بین فعل شرط و جزا نیازی نیست؛ زیرا تناسب کامل معنایی از نظر ظاهری برقرار است؛ ولی اگر این ارتباط معنایی بین آن‌ها وجود نداشته باشد، به‌ناچار باید رابطی میان آن‌ها باشد و بهترین رابط فاء است»^{۲۷} (همان: ۲۶۲).

این حرف «فاء» در چند موقع زیر، بر سر جواب شرط واقع می‌شود:

الف: جواب شرط جمله اسمیه باشد؛ مانند آیه شریفه ﴿مَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ﴾^{۲۸}.

ب: جواب شرط فعل طلبی باشد؛ مانند آیه ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^{۲۹}.

ج: جواب شرط فعل جامد باشد؛ مانند آیه شریفه ﴿إِنْ تَرَىٰ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَ كَدًّا فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنَّ خَيْرًا مِنْ حَبْنِكَ﴾^{۳۰}.

در این موارد، جواب شرط صلاحیت ندارد که به‌جای فعل شرط واقع شود و بنابراین، واجب است که بر سر آن، حرف غیرعامل «فَ» بیاید. آوردن این حرف مهمل «فاء» به ما کمک می‌کند که دریابیم جواب شرط نمی‌تواند به‌جای فعل شرط بنشیند. بنابراین، وجود این حرف غیرعامل (فاء جزاء) کمک می‌کند که در تعیین جواب شرط، چیزی را با چیز دیگر اشتباه نگیریم و جمله‌ای را که فاء بر سرش آمده است، به‌عنوان جواب شرط ترجمه نماییم که این خود نوعی کارکرد نشانه‌ای-معناشناسی و دستوری برای حرف غیرعامل «فاء جزاء» به‌شمار می‌رود (رضی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲/۲۶۲-۲۶۳).

ضرورت آوردن فاء بر موارد دیگری مانند اینکه جواب شرط با حرف «قد»، «سین»، «سوف» و «لن» آغاز شده باشد (همان: ۲۶۴)، نشان می‌دهد که این‌گونه جمله‌ها قابلیت قرار گرفتن در موقعیت جمله شرط را ندارند. بنابراین، آوردن حرف «فاء» به ما کمک می‌کند که



دریابیم این جواب شرط نمی‌تواند به جای فعل شرط بنشیند و جمله‌ای را که فاء بر سرش آمده، به عنوان جواب شرط ترجمه کنیم.

۳-۲-۴. پس از «أما» شرطیه تفصیلیه تأکیدی

وقتی که در جمله‌ای، «أما» شرطیه تفصیلیه تأکیدیه بیاید، در جواب این حرف شرط غیرعامل، یک «فاء» وجوباً وارد می‌شود که به آن «فای جزای شرط» می‌گویند (ابن هشام، ۱۹۸۵: ۵۷/۱). رضی استرآبادی درباره وجود وجوبی حرف غیرعامل فاء بر سر أما، چنین بیان می‌کند: «و بدان که فاء وجوباً بر سر خبر مبتدایی که بعد از أما آمده است، وارد می‌شود، مانند «أما زيد فقام» و فقط هنگام ضرورت حذف می‌شود»^{۳۱} (رضی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۰۱/۱). از نظر استرآبادی، حضور «فاء جزاء»، علاوه بر اینکه رسالت معنایی دارد، یک کارکرد نشانه‌شناختی نیز دارد که باعث می‌شود ما جزای شرط را سریع‌تر تشخیص دهیم و دچار اشتباه نشویم. برای نمونه، در آیه ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَر﴾^{۳۲}، به کمک این فاء معلوم می‌شود که «لاتقهر» جواب شرط است که این موضوع کمکی در فهم و آموزش زبان است.

۴-۲-۴. فاء خبر

رضی استرآبادی معتقد است که حرف فاء در دو موضع وجوباً بر سر خبر واقع می‌شود که این مواضع از دیدگاه نحوی او، دارای کارکردی نشانه‌ای هستند. این دو موضع عبارت‌اند از: الف. هنگامی که «ال» موصول بر سر مبتدا بیاید؛ مانند «الزانية و الزاني فاجلدوا ...»^{۳۳}. «ال» در «الزانية» به معنی موصول است که متضمن معنای شرط است و در این گونه جملات، واجب است که بر سر خبر فاء جزا بیاید تا بتوانیم خبر مبتدا را تشخیص دهیم. به عبارت دیگر، معنای این آیه چنین خواهد بود: «اگر کسی از زن و مرد زنا کند او را شلاق بزنید» (رضی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۰۱/۲). آمدن فاء نشانه شروع خبر است که در معنا، همان جزای شرط است. ب. هنگامی که مبتدا نکره موصوفه به فعل، ظرف و یا جار و مجرور باشد؛ مانند «كلُّ رجل أتاكَ غداً فله درهم». در این جمله، آمدن فاء نشانه اتمام جمله وصفیه است و جمله مقرون به فاء، خبر برای آن مبتدای نکره محسوب می‌شود.

۵-۲-۴. «فاء الفصيحه» (الفاء الفصيحه)

این حرف غیرعامل همان فاء عاطفه است که بر جمله معطوفه وارد می‌شود و بیان می‌کند که جمله معطوفه‌علیها حذف شده است (پاشازانوس، ۱۳۷۹: ۱۹). این فاء، همان‌گونه که از نامش پیدا است، باعث إفصاح و کشف کلام ماقبل خود می‌شود. همچنین، این حرف فصیحه ممکن است نشان‌دهنده یک فعل شرط و ادات شرط مقدر باشد؛ مثل فاء داخل در اسم فعل «فقط» و مانند آن که به معنی «یکفی» است و دراصل چنین بوده است: «إن حصل ذلك فقط (یکفینی)» (همان).

با توجه به نظریه رضی استرآبادی، این فاء فصیحه علاوه بر این کارکرد، این خاصیت را دارد که به عنوان حرف تعویض به ما کمک می‌کند که بفهمیم جمله قبل از آن حذف شده و این حرف به جایش نشسته و در نتیجه، در ترجمه جمله نیز دچار اشتباه نشویم؛ مانند آیه شریفه ﴿وَإِذَا اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهَا اثْنَا عَشَرَ عَيْنًا ۗ﴾^{۳۴}.

در این آیه، جمله معطوف‌علیه برای اختصار حذف شده و این حرف فاء فصیحه برسر جمله معطوف آمده تا تفصیح و تبیین کند که جمله قبل حذف شده است. شناخت آن جمله محذوف که توسط فاء فصیحه انجام شده، در ترجمه آیه بسیار اهمیت دارد. برای نمونه، در بیت زیر که در بحر بسیط سروده شده، جمله معطوف‌علیه برای اختصار حذف شده و سپس فاء فصیحه برسر جمله معطوف آمده است تا نشانه‌ای برای جمله محذوف قبل باشد:

قالوا خراسانُ أقصی ما یرأى بنا ثمَّ القُفولُ فقد جئنا خراسانا

(الدسوقی، ۱۳۸۰: ۶/۳)

۶-۲-۴. «لام» ابتداء

این حرف غیرعامل علاوه بر اینکه دارای بار معنایی است، یک کارکرد نحوی دیگر نیز دارد. برای نمونه، در آیه ﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنْ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾^{۳۵}، لام ابتداء که برسر «أنتم» آمده، بیان‌کننده جایگاه إعرابی اسم بعد از خود است و نشان می‌دهد که «أنتم» مبتدا است.

این کارکرد حرف مذکور، زمانی بارزتر می‌شود که برسر جملاتی بیاید که در آنها،



امکان اشتباه گرفتن مقصودی با مقصود دیگر زیاد است. برای نمونه، اگر جمله قسمی «لعمرك...» را بدون لام در نظر بگیریم، به دو شکل زیر قابل ترکیب است (ابن هشام، ۱۹۸۵: ۶۳۱/۲):

۱. مبتدا + خبر (محدوف)؛

۲. مبتداً (محدوف) + خبر.

با آمدن لام ابتدا برسر «عمر»، واجب شده که «عمر» را مبتداً و خبر را محذوف به شمار آوریم (ابن هشام، ۱۹۸۵: ۶۲۸). چنین کارکردی به واسطه حرف غیرعامل «لام ابتداء» صورت گرفته است.

۳-۴. کارکرد تأثیرگذاری بر درون کلمه

برخی از حروف غیرعامل هستند که کارکردشان تقویت و تأثیرگذاری بر کلمات دیگر است. این خاصیت حروف جزو کارکردهای نحوی قلمداد می‌شود و فواید نحوی و معنایی را به وجود می‌آورد. از جمله حروفی که این ویژگی را دارند، می‌توان به مورد زیر اشاره کرد:

الف و لام (ال)

یکی از موارد کارکرد دستوری «ال»، تبدیل اسم غیرمتصرف به متصرف است که رضی استرآبادی در مورد آن چنین گفته است: «به سه وجه به کار برده می‌شود: مضاف یا با حرف جر «من» یا معرفه شدن با لام. پس اگر اضافه شود، دومعنا می‌یابد؛ یک معنا که کاربرد زیادی دارد و مقصود از آن فراوانی چیزی است که به آن اضافه شده است و شرط شده که از جنس آن باشد؛ مانند زید بهترین مردم است^{۳۶}». (رضی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۱۴/۲).

استرآبادی در ادامه، دو موضع دیگر این افعال تفضیلیه را بیان می‌کند و با توجه به نظر خود درباره خاصیت نشانه‌ای حروف غیرعامل، برای این حرف یک کارکرد نشانه‌ای قائل می‌شود. وی بیان می‌کند که حالت دوم که مضاف است نیز دارای دو حالت است که اگر مقرون به «ال» باشد، واجب است که از نظر عدد و جنس از متفضل‌عنه خود تبعیت کند؛ ولی اگر مقرون به «ال» نباشد، تبعیت واجب نیست. «و دوم آنکه مقصود از آن کثرت به طور مطلق است و برای توضیح اضافه می‌شود. پس جمله «یوسف بهترین برادرانش است»، جایز است [...] و اما دوم،

و معرفه به لام می‌بایست که مطابقت آن رعایت شود و آن که همراه با من است، پس به صورت مفرد مذکر است نه چیز دیگر^{۳۷}». (همان).

طبق گفته استرآبادی درباره حروف غیرعامل، این افعال تفضیل هنگامی که مجرد از الف و لام و اضافه (مضاف‌الیه معرفه) باشد، واجب است که به صورت مفرد مذکر به کار برود؛ چون مانند فعل جامد، نمی‌تواند ضمیر درون خودش را حمل کند (همان: ۲۱۵)؛ مانند بیت زیر که قیس بن ملوح آن را در بحر طویل سروده است:

ننوت وقد خلناک کالبدراً جملاً فضل فؤادی فی هواک مضملاً

(ابن ملوح، ۱۳۱۰: ۵۸)

أفعال تفضیل هنگامی که مقرون به «ال» باشد، در خود نوعی ضمیر تضمین می‌کند، از حالت غیرمتصرفی بیرون می‌آید و به اسم متصرف تبدیل می‌شود. در این صورت، از نظر عدد و جنس از مرجع ضمیری تبعیت می‌کند که درونش است؛ مانند شعر زیر از کمیت بن زید الأسدی:

فَهُمُ الْأَقْرَبُونَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَ هُمْ الْأَبْعَدُونَ عَنْ كُلِّ نَمٍّ

(اسدی، ۱۴۸۹: ۱۱۲).

در این مثال‌ها، وجود «ال» برسر أفعال تفضیل باعث شده که «أفعال تفضیل» از حالت غیرمتصرف بیرون بیاید و به یک اسم متصرف و وصفی تبدیل شود که براساس نظریه استرآبادی در مورد خاصیت نشانه‌ای حروف غیرعامل، این کارکرد «ال» نوعی کارکرد نشانه‌ای است و باعث تقویت معنا نیز می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

براساس مباحث مطرح‌شده در این تحقیق، آشکار می‌شود که حروف غیرعامل تأثیر به‌سزایی در شناخت نقش دستوری ترکیبات زبان عربی و فهم ساخت نحوی دارند. هرچند این حروف تأثیری در اعراب ظاهری به‌جای نمی‌گذارند، در فهم معنای کلام، تفسیر و تشخیص اعراب و در نتیجه معنای آن، نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کنند. براساس اندیشه نحوی رضی استرآبادی، حروف غیرعامل یک کارکرد نشانه‌ای معنایی دارد که ارتباط بین آن دو، گویای رابطه بین دو پلان دالّ و مدلول است.



در ادامه، کارکرد نشانه‌ای معنایی حروف غیرعامل در نظر استرآبادی را به طور خلاصه بیان می‌کنیم:

۱. مهم‌ترین کارکرد نشانه‌ای حروف غیرعامل، نقش آن‌ها در تمییز و تشخیص جایگاه دستوری کلمات است. این حروف گاه به تشخیص نقش کلمه پیش از خود کمک می‌کنند و با کمک این کارکرد نشانه‌ای می‌توانیم درک، فهم و تفسیر معتبرتری را از متن ارائه کنیم.
۲. کارکرد دیگر این حروف غیرعامل که نقش مهمی در درک ساخت نحوی و پیشگیری از التباس و اشتباه در تشخیص نقش جمله یا کلمات دارد، کارکرد نشانه‌ای برای تعیین جایگاه کلمات پس از خود است. با توجه به حضور فاء، واو حالیه، لام فارقة و ... در متن، معنای دقیق کلام تبیین می‌شود.
۳. یکی دیگر از نقش‌های نشانه‌شناختی معنایی حروف غیرعامل، تقویت تأثیرگذاری بر درون کلمه و تقویت معنای آن است. براساس دیدگاه رضی استرآبادی، برای نمونه، «ال» در افعال تفضیل باعث تقویت معنای تفضیلی واژه می‌شود و حالت این واژه را از غیرمتصرف بودن خارج و به واژه‌ای مشتق و وصفی تبدیل می‌کند.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. semiotic
2. linguistics
3. syntactic operator
4. arabic syntactx
5. Ferdinand De Saussure
6. Charles S. Peirce
7. Louis Hjelmslev
8. AlgirdasJulienGreimas
9. RaziAstarabadi
۱۰. إذا خَفَّت (أَنْ) المَشْدَدَةُ تقاصرت خطاها فلا تقع مجرورة الموضع كالمشْدَدَةُ لاتقول عجبت من أن أستخرج و لا تقع إلَّا بعد فعل التحقيق ... فلا تقول أعجبتني أن أستخرج و لا: وددت أن أستخرج، ... كما كنت تقول ذلك في المَثْقَلَةُ و ذلك أنها بعد التخفيف شابهت، لفظا و معنًى: أن المصدرية، لفظاً فظاهر و أما معنًى فلكونهما حرفي المصدر فأريد الفرق بينهما ...».

۱۱. «و إن كان ذلك الفعل متصرفا، وجب أن تفصل المخففة من الفعل، إما بالسين... أو بالسوف... أو بحرف نفي نحو: لم، لن، لا، ما و... و ذلك لأن أن المصدریه، لا يفصل بينها و بین الفعل بشيء من الحروف المذكوره لكونها مع الفعل بتأویل المصدر معنی، ... فلا يفصل بينها و بین الفعل».

12. Operating letters

13. Content Words

۱۴. «يسمى النحاء هذه الحروف التي بعد (ان) المخففة: حروف التعويض، لأنها كالعوض من إحدى نوني ان...».

۱۵. «باید بدانند که پیامبران پیام‌های پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند».

۱۶. «خدا بر شما آگاه است و می‌داند که برخی از شما مریض هستید» (مزمّل: ۲۰).

۱۷. «بدان - زیرا علم به انسان سود می‌رساند - که هرچه تقدیر و سرنوشت باشد، به‌وقوع می‌پیوندد».

۱۸. «آیا [این گوساله‌پرستان] نمی‌نگرند که هیچ حرف و اثری عاید آن‌ها نمی‌شود؟» (طه: ۸۹).

۱۹. «و اگر بر طریقه اسلام و ایمان پایدار می‌بودند» (جن: ۱۶).

۲۰. «مگر برای کسانی که زمین را پس از ساکنان [پیشین] آن به ارث می‌برند بازنموده است که اگر می‌خواستیم آنان را به [کیفر] گناهانشان می‌رساندیم و بر دل‌هایشان مهر می‌نهادیم تا دیگر نشنوند» (أعراف: ۱۰۰).

۲۱. «خداوند می‌داند که شما تمام ساعات شب را ضبط نخواهید کرد» (مزمّل: ۲۰).

۲۲. «این دو تن ساحرند» (طه: ۶۳).

۲۳. «اوست خدایی که میان مردم عرب، پیامبری برگزید که آیاتش را بر آن‌ها تلاوت کند و آن‌ها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک کند و به آن‌ها شریعت کتاب الهی را بیاموزد؛ با اینکه قبل از این، همه در ورطه جهل و ضلالت بودند» (جمعه: ۲).

۲۴. «ای کسانی که ایمان آوردید، درحالی که مستید به نماز نزدیک نشوید».

۲۵. «برادران یوسف گفتند: اگر با آنکه ما چند مرد نیرومند به‌همراه او هستیم، باز گرگ قصد او کند، پس ما بی‌شک باخت بزرگی داشته‌ایم» (یوسف: ۱۴).

۲۶. «ای قوم من چرا مرا آزار می‌دهید حال آنکه می‌دانید من فرستاده خدا به‌سوی شما هستم؟!» (صف: ۵).

۲۷. «إن كان الجزء مما يصلح أن يقع شرطا فلا حاجة إلى رابط بينه وبين الشرط لأن بينهما مناسبة لفظية من حيث صلاحية وقوعه موقعه و إن لم يصلح له فلا بد من رابط بينهما و أولى الأشياء به الفاء».

۲۸. «هرکه را که خدا گمراه کند، هیچ هدایت‌کننده‌ای ندارد» (أنعام: ۱۷).

۲۹. «بگو اگر خداوند را دوست دارید، مرا دوست داشته باشید تا خداوند شما را دوست بدارد» (آل‌عمران: ۳۱).



۳۰. «اگر تو مرا از نظر مال و فرزند، کمتر از خود می‌بینی، امید است که پروردگار چیزی بهتر از بوستان تو به من عطا کند» (کهف: ۳۹-۴۰).
۳۱. «و اعلم أنّ الفاء تدخل على خبر المبتدأ الواقع بعد أمّا وجوباً نحو «أمّا زيد فقائمٌ» ولا تحذف إلّا للضرورة» (رضی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۰۱/۱).
۳۲. «پس اما یتیم را از نزد خود مران» (الضحی: ۹).
۳۳. «زن و مرد زناکار را تازیانه زنید» (نور: ۲).
۳۴. «و هنگامی که موسی برای قومش طلب آب کرد، ما به او گفتیم با عصایت به سنگ بزنی، پس دوازده چشمه از آن بیرون زد» (بقره: ۶۰).
۳۵. «وحشت از شما در دل‌های آن‌ها بیش از ترس خدا است؛ زیرا آن‌ها گروهی نادانند» (الحشر: ۱۳).
۳۶. يستعمل على أحد ثلاثة أوجه: مضافاً، أو ب«من» أو معرفاً باللام فإذا أضيف فله معنيان أحدهما و هو الأكثر أن يقصد بها الزيادة على من أضيف إليه ويشترط أن يكون منهم نحو زيدٌ أفضل الناس ...».
۳۷. «والثاني أن يقصد زيادة مطلقه و يضاف للتوضيح فيجوز يوسف أحسن أخوته ... و أمّا الثاني و المعرف باللام فلا بدّ فيها من المطابقة و الذي بمن، فمفرد مذكّر لا غير ...».

۷. منابع

- قرآن کریم.
- ابن‌الأنباری، ابوالبرکات. (۱۹۶۹). *البيان في غريب إعراب القرآن*. تحقیق طه عبدالحمید طه. بیروت: الهیأه العامه للکتاب.
- ابن‌الملوح، قیس. (۱۳۱۰). *دیوان قیس*. گردآوری ابوبکر الوالی. بمبئی: هیأه الکتاب.
- ابن‌عقیل، بهاء‌الدین عبدالله بن عقیل. (۱۳۶۴). *شرح الفیه ابن‌مالک و معه کتاب منهج‌الجلیل*. بتحقیق شرح ابن‌عقیل تألیف محمد محیی‌الدین عبدالحمید. ج ۲. تهران: ناصرخسرو.
- ابن‌مالک، محمد بن عبدالله. (۱۳۵۱). *الألفية في النحو والصرف*. قاهره: دارالکتب المصریه.
- ابن‌هشام، عبدالله بن یوسف. (۱۹۸۵). *معنی اللیبیب عن کتب الاعراب*. حَقَّقَه و عَلَّقَ علیه مازن المبارک و محمد علی حمدالله. راجعه سعید الافغانی. ط ۴. بیروت: دارالفکر.
- الأسدی، الکمیت بن زید. (۱۴۸۹). *دیوان الکمیت*. بیروت: دارالمعرفه.
- امرؤ القیس، جندح بن حجر بن الحارث الکندی. (۱۹۷۸). *دیوان امرؤ القیس*. بیروت:

- دارالمعرفه.
- آیتی، اکرم و نجمه اکبری. (۱۳۹۵). «تحلیل نشانه‌معناشناختی احساس حسادت در داستان «طلب آمرزش»، صادق هدایت». *دوماهنامه جستارهای زبانی*. دانشگاه تربیت مدرس. ش ۲. پیاپی ۳۰. صص ۱-۱۷.
 - برارات، عائشه. (۲۰۰۹). *أغراض المتکلم و دورها فی التحلیل النحوی فی شرح کافیه ابن حاجب الرضی‌الدين الأسترأبانی*. مخطوط رساله ماحستیر. العراق: جامعه قاصدی مریاح و رقله.
 - حسن، عباس. (۱۴۲۸). *النحو الوافی*. بیروت: مکتبه المحمدیه.
 - خطیب قزوینی، جلال‌الدین محمدبن عبدالرحمن. (۱۹۹۷). *التلخیص فی علوم البلاغه*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
 - الدسوقی، محمد عرفه. (۱۳۸۰). *حاشیه الدسوقی علی مغنی اللیبیب*. القاهره: مکتبه الأزهریه.
 - رضائی، غلامعباس و أم‌البین قدرتی. (۱۳۸۹). «إلأ استثنائية از نگاه رضی و جامی». *دوفصلنامه ادب عربی*. دانشگاه تهران. س ۱. ش ۱. صص ۲۱-۴۱.
 - رضی‌الدین استرآبادی، محمدبن حسن. (۱۹۶۹). *شرح الرضی علی الکافیه*. با حاشیه و تعلیق یوسف حسن عمر. [بی‌جا]: جامعه قاریونس.
 - ----- (۱۹۷۸). *شرح الرضی علی الکافیه*. با حاشیه و تعلیق شریف الجرجانی. انتشارات مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌ال‌بیت (ع).
 - زکی، محمدحسین. (۱۳۸۱). *بررسی حروف عامل و غیرعامل در ادب عربی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادب عرب. دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرکزی.
 - سوسور، فردینان دو. (۱۳۹۲). *دوره زبان‌شناسی عمومی*. ترجمه کوروش صفوی. تهران: هرمس.
 - سبویه، عمروبن عثمان. (۱۹۸۸). *الکتاب*. تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون. ط ۵. قاهره: مکتبه الخانجی.
 - شرتونی، رشید. (۱۳۸۷). *مبای‌العربیة فی الصرف و النحو*. قم: چاپخانه قدس.
 - شعیری، حمیدرضا. (۱۳۸۵). *تجزیه و تحلیل نشانه‌شناسی معناشناسی گفتمان*. تهران: سمت.
 - ----- (۱۳۸۸). «از نشانه‌شناسی ساختارگرا تا نشانه‌معناشناسی گفتمانی». *نقد ادبی*. ش ۸. صص ۳۳-۵۱.



- عبدالعزیز علی السید، صلاح. (۱۹۸۶). *الحروف غیر العامله و وظيفتها فی اللغة*. مطبعه و مکتبه الرضا بطلخا.
- معطوفی، اسدالله. (۱۳۷۶). *تاریخ فرهنگ و ادب گرگان و استرآباد*. گرگان: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پدیده گرگان.
- یوسف مقابله، عمر عبدالله. (۲۰۱۱). *الحروف غیر العامله فی القرآن الکریم: الوصف النحوی و الوظائف الدلاليه*. اردب: عالم الکتب الحدیث.

References:

- *Holy Quran*
- Ali al-Sayyed Abdul Aziz, Salah al (1986). *Non-Alamlh symbols Vvzyfitha per Allghh*. Altbh Starters. Press Vmktbh Reza Btlkha [In Arabic].
- Amro al Qais, Jendh ibn Hajar bin Harith Canadian (1978). *Divan Amroo Qais*. Beirut: Dar knowledge [In Arabic].
- Asadi, Alkmyt bin Zaid (1489). *The Court Alkmyt*. Beirut: Dar Almarifah [In Arabic].
- Astarabadi Din Razi (1978). *Ali Al-Radi as Alkafyh*. With a margin of Vtlyq Sharif Aljrjany, publications and sawing Education Ahl al-Bayt Institute [In Arabic].
- Astarabadi Din Razi, Mohammad Hassan (1969). *Description: Al-Radi Ali Alkafyh*. With a margin of Vtlyq Yusuf Hassan Omar. By-Ja, Qaryvns community [In Arabic].
- Ayati, Akram & N. Akbari (2016). "Semiotic analysis of Jealousy in the Story of «Call for Forgiveness» SadeghHedayat". *Journal of Language-Related Research*. No. 2. Pp 1-17 [In Persian].

- CLI, A. (2009). Military Almtklm per room per analysis Alnhvy enough as Ibn al-Alastrabazy Lrzy contrast, Mahstyr thesis manuscripts, the messenger Mrbah Ouargla [In Arabic].
- Desouki, Mohammed Arafa (2001). *The margins Desouki Ali Moghanny Allbyb. al-Qahira, Mktbh Alaz-Hryh* [In Arabic].
- Ebn Aghil, Baha-o-din Abdollah-Ebn-Aghil (1995). *Sharh-Al-FiheEbn Malik. &KetabMenhaj-al-Jalil.* efforts by: EbnAghil written by: Mohammad MohyeyodinAbdolhamid. Vol. 2. Tehran. NaserKhosro [In Arabic].
- Ebn Al Anbari, Abu Albarakat (1969). *Albayan fi Gharib Erab-El-Quran.* Library TahaAbd-El-Hamid Taha. Beirut. Alhayaate-Al-Lelkalamat [In Arabic].
- Greimas, A.J. (1986). *Essais de SémiotiquePoétiques.* Paris: Larousse.
- Hassan, A. (1428). *Alnhv Alvafy.* Beirut: Lebanon, Mktbh Almhmdyh [In Arabic].
- Hawthorn, J. (1998). *A glossary of Contemporary Literary Theory,* London, Arnold.5.
- Ibn Almlvh, Qais al, (1310 E). *The Court Qais.* Collected by: Abu Bakr Alvalby, Mumbai [In Arabic].
- Ibn Hisham, Abdullah bin Yousef (1985). *Moghanny Allbyb Alaaryb as Books.* Hqqh and Mazen Al-Mubarak Al-Alaq against Muhammed Ali H., recurrent Saeed al-Afghani. China 4, Beirut: Dar Alfkr [In Arabic].
- Ibn Malik, Muhammad ibn Abdullah (1973). *The Alalfyh per Alnhv Packing.* Cairo: Dar Almsryh books [In Arabic].
- Joseph Moghabele, Omar Abdullah (2011). *And Symbols Non Alamlh fi al-Qur'an al-Karim: Still Alnhvy and Alvzayf Aldlalyh.* Irbid: World-Hadith books [In Arabic].



- Matoofi, A. (1997). *The History of Culture and Literature of Gorgan*. Gorgan: Golestan Cultural Institute of Padideh [In Persian].
- Qazvini leader, Jalaluddin Mohammad Bin Abdul Rahman (1997). *Altlkhs Fi Balagha Sciences*. Beirut: Dar Allmyh books [In Arabic].
- Rezai, GA power, O. (2010). The "look Astsnayyh except Razi Vjamy". *Two Fsl Namh Y Arabic Literature*. Tehran University. No. 2, pp. 41-21 [In Arabic].
- Saussure, F. (2013). *A Course in General Linguistics*. Translated by: Kourosh Safavi. Tehran: HERMES [In Persian].
- Shairi, H.R. (2006). *The Semiotics of discourse*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Shartoon, R. (2008). *Principles of Morphology and Syntax*. Qods Publication : Qom [In Arabic].
- Sibawayh, Amr ibn 'Uthman (1988). *Al kitab. Survey and Description of Abdul Salam Mohammad Haroon*. Vol. 5. Aleppo, Cairo: Mktbh Alkhanjy [In Arabic].
- Zaki, M.H. (2002). *The Review of Operating and non-operating letters in Arabic literature*. M.A. Thesis. Tehran: Islamic Azad University Central Branch [In Persian].
-